

مه فشانده نور و سگ عوعو کند

اشخاص نمایش

نور جان

باز پرس

یک میز و دو صندلی فلزی. نور اندکی روی میز را روشن کرده است.

صدای نوریجان به گوش می رسد. آرام و کش دار صحبت می کند.

نوریجان امروز نوبت اجرای قصاص گرفتم. هفت سال اشک نریختم، التماس نکردم، و کولی وار هوار نزدم، چون به حمایت قانون اطمینان داشتم، اما متهم شدم، متهم شدم به بی تفاوتی در برابر جنایت. دارم فکر می کنم چه خوبه که به محض دار زدنم، قلب، کلیه، چشم، کبد، استخوان ها و هرچه که در من زندگی کرده را بشه پیوند زد. از تن جدا کرد و به کسی که نیاز داره هدیه کرد. چون هرچه که فکر میکنم من این تن نیستم. من منم، همان نوری که فریاد زد تا خاموش نشه من این تن نیستم که نگاه مردانه ی بی بُعد تو مرا در آن دید. من همونی ام که بعد از رفتنم هم بی نور نمی شم. من این تن رو نمی خوام. نمی خوام قبری داشته باشم که کسی خاکستر نشینم باشه. من این تن نیستم مرد.

چون تو خفاشان بسی بینند خواب

کاین جهان ماند یتیم از آفتاب

کی شود دریا ز پوز سگ نجس

کی شود خورشید از پف منطمس

نور جان پشت یک میز فلزی در وسط صحنه نشسته است. نور اندکی روی میز را روشن کرده. صورتش کبود است و دستانش خونی. دستبند به دست دارد. صحنه آرام آرام روشن می شود. بازپرس وارد می شود. در همان

حال که به میز نزدیک می‌شود یک دستش را توی گوشش فرو کرده و در دست دیگرش کاغذیست که دارد آن را می‌خواند.

باز پرس اسمت همینه؟

نور جان همینه.

باز پرس همینه؟ همین؟ بنال. چیه؟ چه کوفتیه اسمت؟

نور جان نور جان. نور جان موسوی.

باز پرس موسوی. موسوی؟ که این طور.

سکوت. باز پرس دور تا دور میز می‌چرخد. کاغذ را زیر و رو می‌کند. دستش را گاه گداری دوباره توی گوشش فرو می‌کند.

باز پرس چی می‌گه این؟ می‌گه تو به زور...

نور جان می‌شه به زور؟ من؟ به زور؟

باز پرس این طور می‌گه. نیست؟

نور جان با بعضی از آدمای خیلی راحت می‌شه ریخت رو هم.

باز پرس فقط بعضیا؟

نور جان بعضیا. بعضیا که دل شون اتوبانه. بعضی استادان. بعضی دکترا. بعضی وزیران. بعضی رئیس جمهوران.

باز پرس اتوبان. که این طور. بعضی رئیس جمهوران. حرفای گنده‌تر از دهنتم می‌زنی. دیگه چی؟

نور جان	با همه می شه ریخت رو هم. من که می گم حتا می شه با آقا...
باز پرس	ببند دهنه رو بدکاره ی سلیطه. می دم ببرنت همون اتاق اتوبان چنان صدای عوعوی سگ بدی که نگو.
نور جان	من اتوبان زیاد رفتم. عین هر بارش هم صدای عوعوی سگ دادم. چنان، که نگو.
باز پرس	خوبه. بریم ببینیم چه طور صدای عوعوی سگ می دی.
نور جان	واسه شما که اهل خدا و دین و ایمونی...
باز پرس	خرجش یه قبلتمه.
نور جان	لا قبلتم. به من نمی چسبه این طور. به تو هم نمی چسبه اون وقت صدای عوعوی سگ.
باز پرس	یارو زن داره.
نور جان	می دونم. مجرد توشون کم پیدااست.
باز پرس	شغل دولتی داره.
نور جان	منو سننه.
باز پرس	می برن واسه ش. واسه تو هم.
نور جان	شلاق؟
باز پرس	با چیزای دیگه.

نور جان دکمه‌های مانتویش را باز می‌کند. کمرش را به بازپرس نشان می‌دهد. بازپرس بالای سر او ایستاده، به روی کمرش خم می‌شود و روی کمرش دست می‌کشد.

بازپرس      نداشتی سابقه.

نور جان      ندارم.

بازپرس      چی شد؟

نور جان      پشت چراغ یهو پرید تو ماشینم.

بازپرس      آخه نگفتی یارو چه غلطی داری می‌کنی؟

نور جان      گفتم دختره، این وقت شب.

بازپرس      همون دختره، اون وقت شب به زور پرید زیپ شلوارتو؟ آره؟

نور جان      زیپ شلوار چیه سروان؟ گفتم برسونمش.

بازپرس      کوچه بن بست، دختره تا گردن زیر صندلی.

نور جان      خودش گفت. گفت پول نمی‌خوام.

بازپرس      پول می‌خواست چی؟

نور جان      (سکوت.)

بازپرس      نداشتی سابقه؟

نور جان      ندارم.

- باز پرس      کیفری نه، از همین ته کوچه‌ایا.
- نور جان      ندارم. گفتم که اون خواست.
- باز پرس      به زور؟ دختر بیست، بیست و پنج ساله پرید روت؟ چاقو گذاشت زیر گردنت؟
- نور جان      گفت جا ندارم. همین جا تو ماشین.
- باز پرس      مجبورت کرد؟
- نور جان      نه، خودم خواستم. گفتم این همه الدنگ، این ریشتی خیل عرقو هم روش، ولی بعدش ترسیدم.
- باز پرس به ریشش دست می‌کشد. پشت سر نور جان تا کنار گوشش خم می‌شود.
- باز پرس      (کنار گوشش می‌گوید) همیشه این قدر سخاوتمندی؟
- نور جان      (سکوت.)
- باز پرس      به نفع نیست این قدر راحت می‌گی همه چی رو.
- نور جان      خودم رو همون که هستم نشون ندم ضرر می‌کنم.
- باز پرس      اینی که هستی خوبه؟ افتخار می‌کنی بهش؟
- نور جان      داشتن عیب مهم نیست که. پوشوندنش مهمه.
- باز پرس      خب پس بگو. بگو از شاهکارات.
- نور جان      دوست داری بشنوی؟ یا تو راسته‌ی کارته اینم؟ به چه درد پرونده‌ت می‌خوره؟

می خوره.	باز پرس
داری کیف می کنی.	نور جان
بگو. بگو.	باز پرس
قبل از این...	نور جان
کجا؟ کی؟	باز پرس
آدرسش یادم نیست. سر آجودانیه سوار شدم. یه کمبری دودی!	نور جان
ته کوچهای بود اینم؟	باز پرس
نه. این از اون اتوبانیا بود.	نور جان
پس چه طور یادت نیست آدرسشو؟	باز پرس
از خونهش اومدم بیرون پریدم تو ماشین این.	نور جان
چرا نرسوندت؟	باز پرس
نشد.	نور جان
چه قدر اون جا بودی؟	باز پرس
دو سه ساعت.	نور جان
از قبل می شناختیش؟	باز پرس

- نور جان اینو نه.
- باز پرس کدوم شونو می شناختی؟
- نور جان اون دیشییه.
- باز پرس کی بود؟
- نور جان رئیس.
- باز پرس ادامه بده.
- نور جان نمی خواستم.
- باز پرس مگه کارت نیست؟
- نور جان نه، کارم این نیست. منشی م تو شرکتش.
- باز پرس پس چه طور شد؟
- نور جان گفتم خانوم بچه ها رفتن شمال.
- باز پرس واسه خبررسانی شبکه شیش گفتم اینو؟
- نور جان گفت شام زنگ بزمن براتون بیارن؟ گفتم میلیم به غذای بیرون نمی ره.
- باز پرس لابد گفت پیام بپزم برات؟
- نور جان نه، نمی دونم چی شد. نمی دونم چرا رفتم خونه ش.



- باز پرس      نمی‌دونی؟ چرا رفتی؟
- نور جان      دلم می‌خواست خفه‌ش کنم مرتیکه‌ی بی‌بند و بار دیوٹ رو.
- باز پرس      خفه‌ش کردی؟
- نور جان      کارش که تموم شد رفت غسل کنه. بعدش نماز خونند.
- باز پرس      تو چی کار کردی؟
- نور جان      از پشت نگاهش می‌کردم.
- باز پرس      (سکوت.)
- نور جان      به گردنش. به برآمدگی پشت کمرش. به ساق پاش. به قوزک پاش.
- باز پرس      دوستش داشتی؟
- نور جان      نه.
- باز پرس      ضربه‌ی محکمی به پشت سر نورجان می‌زند. صورت نورجان از شدت ضربه به میز می‌خورد.
- باز پرس      لوبیاپلو بود؟
- نور جان      گفت من املت رو ترجیح می‌دم به غذای بیرون.
- باز پرس      املت بودی واسه‌ش.
- نور جان      گفتم املتو ترجیح می‌دم به غذای بیرون. گفت من لوبیاپلو براتون درست می‌کنم.

- باز پرس چی شد پس؟
- نورجان لجم گرفت.
- باز پرس واس خاطر چی؟ مگه چی کار کرد؟
- نورجان رفت سر نماز، نیگامم نکرد.
- باز پرس چون نگاهت هم نکرد باید می کشتیش؟
- نورجان نکشتمش.
- باز پرس مرده ولی، نمی دونی؟
- نورجان من از خودم دفاع کردم.
- باز پرس چیز دیگه گفتی.
- نورجان چیز دیگه خواستی. اونی رو گفتم که تو خواستی.
- باز پرس ملحفه‌ی سفید روی مبل چی بود؟
- نورجان چی بود؟ فکر می کنی چی بود؟
- باز پرس من میدونم چی بود. تو بگو...
- نورجان آره تو اون جا بودی. اصلا شما همه تون یکی هستین... دانای کل.
- باز پرس واسه ت بد نمی شه، اینا تو پرونده ت ثبت شده. ملحفه، جعبه‌ی کاندوم. می شه دفاع مشروع.

نورجان مثل یه سوسمار پیر می مونی. می خزی دور و بر میز منتظر موقعیت که بپری پاره کنی.

بازپرس چی شد زدی بیرون؟

نورجان ترسیدم.

بازپرس از چی؟

نورجان نمی خواستم برم. دلم می خواست خفه ش کنم مرتیکه ی...

بازپرس همسایه ها ندیدنت؟

نورجان با آسانسور رفتم، می شنیدم صداش رو.

بازپرس بعدش؟

نورجان یهو یخ کردم، دستم رو گذاشتم رو سینه م. دیدم خونیه.

بازپرس فرار کرد؟

نورجان پوزخند زد. داشت از در می رفت بیرون با چاقو کوبید تو در.

بازپرس چرا داد نزدی؟

نورجان داد زدم. یه صندلی هم دم دستم بود، پرت کردم سمتش.

بازپرس چرا فرار کردی؟

نورجان ترسیدم، دیدم همین طور زُل داره نیگام می کنه. تمام لباسش خونی بود. سجاده! فرش! آینه...

بازپرس	چی کار کرد؟
نورجان	صندلی رو پرت کرد سمتم! داشتم می مردم از ترس. موقع رفتن کوبیدم تو در. تو آسانسور
	صداش رو می شنیدم. داد می زد دزد، دزد!
بازپرس	چرا زنگ نزدی پلیس؟ اورژانس؟
نورجان	مرتیکه‌ی آشغال، تو اون حالم فکر آبروش بود. داد می زد دزد، دزد!
بازپرس	چرا زنگ نزدی اورژانس؟
نورجان	زدم، زدم.
	...
بازپرس	همسایه‌ها ندیدنت؟
نورجان	با آسانسور رفتم، کسی نبود.
بازپرس	کجا رفتی؟
نورجان	موندم تا اورژانس اومد، بعد رفتم خونه.
بازپرس	کجا موندی؟
نورجان	همون دور و برا.
بازپرس	فرداش رفتی سر کار؟

نور جان رفتم. ولی زود زدم بیرون. سر آجودانیه که رسیدم حالم بد شد.

کنار میز روی زمین زانو می‌زند. بالا می‌آورد.

بازپرس زنی که هرزه‌ی آشغال.

بازپرس به نور جان لگد می‌زند. نور می‌رود.

نور جان دستام خونی بود.

نور می‌آید. نور جان روی زمین نشست. بازپرس پشت میز.

بازپرس چی شد رفتی باهات؟

نور جان اومد بالا سرم. آب زد به صورتم. دستمو محکم گرفت.

بازپرس اتوبانیه بود دیگه؟

نور جان حالم بد بود. می‌خواستم خالی کنم خودم رو. داد زدم کلی. خوشش اومد. (بلند می‌شود.)

بازپرس می‌گم یه بازپرس زن بفرستن واسه ت.

نور جان نه.

بازپرس (سکوت.)

نور جان نه. با اون حرف نمی‌زنم.

بازپرس چی کارت کرد؟

نور جان	کرد.
بازپرس	چی شد زدی بیرون؟
نور جان	(سکوت.)
بازپرس	اینم کارش که تموم شد غسل کرد؟
نور جان	نه، دستامو گرفت تو دستش. نگام کرد. بوسید صورتم رو. چشمام رو. دستش روکشید رو شونه- م. (دستش را می کشد روی شانه اش.) زد تو صورتم.
بازپرس	از خودت دفاع نکردی؟
نور جان	کسی که از ظلم به خشم نیاد جنگ بلد نیست.
بازپرس	جنگیدی؟
نور جان	صدای سگ می دم روز و شب. روز و شب. شب و روز.
بازپرس	زدی بیرون؟
نور جان	نه، گذاشتم خودشو خالی کنه. دوباره. سه باره.
بازپرس	پس نجنگیدی؟
نور جان	خوشم اومد داد می زد. دوست داشتم چنگم بگیره. جیغ بزنه.
بازپرس	زد؟

- نور جان      آره. جیغ می‌زد. خوشم اومد. زدم تو صورتش.
- باز پرس      از خودش دفاع نکرد؟
- نور جان      مثل سگ زوزه کشید. دوباره. سه باره.
- باز پرس      چه‌طور اعتماد کردی؟
- نورجان      دیدم خم شده لب خوب، داره بالا میاره. رفتم بالا سرش، دستش رو گرفتم. آب زدم به صورتش. ترسیده بود. یه نگاهی داشت. انگار می‌گفت می‌خوام حرف بزنم، می‌خوام داد بزنم.
- باز پرس      از دور دیدی میاد سمتت؟ می‌خواستی باهاش بری؟
- نورجان      حالم بد بود. داشتم بالا می‌آوردم. اومد بالا سرم...
- باز پرس      دستت رو گرفت، آب زد به صورتت، بردت خونه!
- نورجان      نفهمیدم چی شد. (بالا می‌آورد).
- باز پرس      چه‌طور نفهمیدی؟
- نورجان      محکم صورتش رو گرفتم، چسبندمش به دیوار.
- باز پرس      خب؟
- نورجان      بوسیدمش، بوسیدم.
- باز پرس      چرا مقاومت نکردی؟

نورجان	محکم کوبیدم به دیوار. به زور بوسیدم. گیج بودم. خیلی ترسیدم.
بازپرس	فقط می‌گی ترسیدم.
نورجان	داد زدم. خوشش اومد. بهش فحش دادم. خوشش اومد.
بازپرس	چرا هلش دادی؟
نورجان	داد که می‌زد خوشم اومد.
بازپرس	پول دادی بهش؟
نورجان	ندیدم کی رفت.
بازپرس	کی رفتی؟
نورجان	سرش خورد به سنگ آشپزخونه.
بازپرس	تو هلش دادی؟
نورجان	از خودم دفاع کردم.
بازپرس	مگه با پای خودت نرفته بودی؟
نورجان	فقط می‌خواستم خودمو خالی کنم.
بازپرس	داد زدی؟
نورجان	ناله کردم، تو گوشش. خوشش اومد. دستش رو گرفته بود به کمرم.



باز پرس چه جوری؟

نور جان به سمت باز پرس می رود، روبه روی او می ایستد، دست هایش را روی گودی کمر باز پرس می گذارد.

نور جان با نوک زبانش رو شکمم می کشید.

نور جان پیراهن باز پرس را در می آورد. روی زانو می نشیند.

نور جان دکمه های شلوارمو دونه دونه باز کرد.

باز پرس برات لوبیاپلو درست کرد؟

نور جان سر نماز بودم. دستشو کشید به گردنم.

باز پرس شیشلیک با سبزی خوردن.

نور جان بختیاری با دوغ.

باز پرس زنیکه ی هرزه ی آشغال.

نور می رود. صدای زوزه ی سگ و ناله های نور جان. نور می آید. باز پرس کنار صحنه روی زمین نشست. تنها لباس

زیر به تن دارد. نور جان کنار میز، روی زمین زانو زده، بالا می آورد.

باز پرس چه گهی خوردی اون جا؟

نور جان مثل سگ عوعو کردم. خوشش اومد. گفت هر وقت حاج خانوم اینا رفتن بیا برام باقالی پلو

درست کن. بعد رفت غسل کرد و نماز خوند.

باز پرس      چی کار کردی؟

نور جان      دستمو کشیدم به گردنش.

باز پرس      چی کار کرد؟

نور جان      برنگشت.

باز پرس      (سکوت.)

باز پرس      چی می گه این؟ می گه تو به زور...

نورجان      ماها زَر و زور شما رو نداریم.

باز پرس      ولی یارو می گه تو به زور...

نورجان      زور من نه به شما می رسه نه به گوشت و خونم. به بابام...

باز پرس      خونت برای بابات حلاله، گلایه ای هست؟

نورجان      تو پزشکی قانونی فهمید بهم تجاوز شده... گفت چرا تو نمردی. محکم زد تو سرش... زد تو سرم.

...

نورجان      آزادش کردین... ولی منو بابت دفاع مشروع از خودم دادگاهی کردین. بعدش بابا تو بیابونای اطراف ورامین زنده زنده خاکم کرد.

باز پرس      چی می گه این؟ می گه تو به زور...

نور جان	می شه به زور؟
باز پرس	این طور می گه، نیست؟
نور جان	دستش رو کشید رو صورتم. خلاف ته ریشم. صورتم سوخت.
باز پرس	کیف کردی؟
نور جان	تو چشم نگاه نکرد. ترسید.
باز پرس	از چی؟
نور جان	حجب و حیا گمونم.
باز پرس	زنیکه ی جنده... حجب و حیا؟
نور جان	ترسیدم تو چشاش نگاه کنم. سجده که رفت با کارد آشپزخونه...
باز پرس	(سکوت.)
نور جان	دستام خونی بود.
باز پرس	تو هلش دادی؟
نور جان	دوست داشتم صدای ناله شو بشنوم. گفتم بلندتر جیغ بکش. ناله کن.
باز پرس	چرا هلش دادی؟
نور جان	از خودم دفاع کردم.

- باز پرس      چی کارت کرد مگه؟
- نور جان      داشت خفهم می کرد.
- باز پرس      چرا داد و بیداد نکردی؟
- نور جان      داد و بیداد؟ از اولش داشتم داد می زدم. صدای سگ می دادم.
- باز پرس      هلش دادی؟
- نور جان      سرش خورد به سنگ آشپزخونه.
- باز پرس      تو که هلش دادی. خب از اول هلش می دادی. چرا گذاشتی این همه پیش بره؟
- نور جان      حالم بد بود. می خواستم فقط چند دقیقه بهش فکر نکنم. ولی دیدم داره کتکم می زنه. داشت خفهم می کرد. ترسیدم، ترسیدم.
- باز پرس      در جا مرده بود.
- نور جان      این قدر ترسیده بودم حتا پشت سرم رو نگاه نکردم. کفشام رو گرفتم تو بغلم، فقط دویدم. تو راه پله خوردم زمین.
- باز پرس      بعدم زدی بیرون.
- نور جان      پشت چراغ پریدم تو ماشین. یارو گفت جا ندارم ها.
- باز پرس      گفתי هزار تا الدنگ، این ریشتی خپل عرقو هم روش؟

نور جان نه، نه، گفتم برو. گفتم هر جا که می‌ری، فقط برو.

باز پرس فکر نکردی کوچه بن‌بست، بیرون شهر؟

نور جان فقط صدای سگ می‌اومد. صدای عوعوی سگ.

باز پرس ترسیدی؟

نور جان (سکوت.)

باز پرس آوردنت این جا دستات خونی بود.

نور جان (سکوت.)

باز پرس خون کی بود؟

نور جان می‌خواستم فرار کنم.

باز پرس چرا نکردی؟

نور جان چاقو داشت.

باز پرس چاقوی سوئیسی؟

نور جان نمی‌دونم، گفت می‌کشمت.

باز پرس که چی؟ حیثیت مهم نبود؟

نور جان از چی؟

باز پرس از این که تن بدی به گناه.

نورجان حیثیت؟ فکر کردم تو ماشین چی کار می‌خواد بکنه! نهایت...

باز پرس نهایت... بهتر از اینه که با چاقو خط بندازه رو صورتت؟ نه؟

نورجان نه.

باز پرس (سکوت.)

نورجان دست و پام بی‌حس شده بودن.

باز پرس واسه چی کاری نکردی؟

نورجان وحشت کرده بودم. (به باز پرس نگاه می‌کند.) نمی‌تونستم تکون بخورم.

باز پرس گفت تو که به زور...

نورجان می‌شه من به زور...؟

باز پرس چاقو داشت؟

نورجان می‌خواستم فرار کنم کشید به دستش.

باز پرس چرا داد و بیداد نکردی؟

نورجان تو بیابون؟

باز پرس ته کوچه بن‌بست، حتماً چهار تا خونه بود اون جا.

نور جان بیابون بود، کوچه باغ.

باز پرس بیابون، کوچه، اتوبان، خونه. می دم بیرنت یه جایی که چنان صدای عوعوی سگ بدی که دیگه فرق هیچ کدومشو نفهمی.

نور جان من نمردم، بعدش بابا تو بیابونای اطراف ورامین زنده زنده خاکم کرد.

نور جان بلند می شود. روبه روی باز پرس می ایستد. دانه دانه دکمه های پیراهن خود را باز می کند. روبه روی او زانو می زند. باز پرس با دست صورت نور جان را لمس می کند و بعد گردنش را آن قدر فشار می دهد تا نور جان بی جان روی زمین می افتد. نور می رود.

نور می آید. صحنه خالی ست. باز پرس روی زمین نشسته، نور جان بالای سر او ایستاده.

نور جان نترسیدی؟

باز پرس از چی؟

نور جان از این که چشاتو ببندی رو همه چی.

باز پرس چشم باز بودن.

نور جان آره، با چشای باز منو کشتی. فرقت با من همینه.

باز پرس وقتی اونا رو کشتی تو هم چشمات باز بود.

نور جان ولی من ترسیده بودم.

باز پرس از چی؟

نور جان از پیچیدگیای بعدش. از این که قراره بعدش چی بشه.

باز پرس از کشتن نترسیدی؟

نور جان از زنده موندن شون بیش تر ترسیدم.

باز پرس یه ساده اندیشی جسورانه می آد سراغت که ترس رو می ذاری کنار.

نور جان ساده نبود.

باز پرس خودت باهاش رفتی. رئیسیت بود.

نور جان حالم ازش به هم می خورد.

باز پرس چی صداش می زدی؟

نور جان آقای سروری.

باز پرس فامیلی ش رو صدا می زدی!

نور جان اسم کوچیکش رو نمی دونستم. کسی رو کشتم که حتی اسم کوچیکش رو هم نمی دونستم...

بعد تو می گی خودت باهاش رفتی.

باز پرس اون یکی، اون پسره.

نور جان بالا می آورد.

باز پرس این جووری مشتری جوور می کنی؟



- نور جان از خودم دفاع کردم.
- باز پرس باهاش بودی و بعد از خودت دفاع کردی.
- نور جان چه فرقی می‌کنه؟ دستام خونی بود. خودتم دیدی، ولی باز هم...
- باز پرس می‌گه خودت خواستی.
- نور جان می‌شه؟
- باز پرس با پای خودت رفتی خونه‌ش.
- نور جان چه به زور برده باشدم، چه با پای خودم، مگه واسه تو فرقی هم می‌کنه؟
- باز پرس تو کشتیش. کشتیش؟
- نور جان آره.
- باز پرس اعتراف کردی.
- نور جان حالم ازش به هم می‌خورد. مرتیکه زن و بچه داشت. از حیوون هم کثیف‌تر بود.
- باز پرس کشتیش؟
- نور جان از خودم دفاع کردم. داشت خفهم می‌کرد.
- باز پرس مگه خودت باهاش نرفتی؟
- نور جان چرا، ولی بدجوری کتکم زد. بعد داشت خفهم می‌کرد.

باز پرس	بعدش؟
نور جان	فقط هلش دادم.
باز پرس	اعتراف کردی.
نور جان	فقط هلش دادم.
باز پرس	تو با چاقو زدیش؟
نور جان	چاقو رو گذاشت زیر گردنم. سرمو کرد زیر صندلی. ندیدم از کجا می‌ره.
باز پرس	چرا داد نزدی؟
نور جان	ترسیدم. چاقو رو گردنم بود.
باز پرس	کجا بردت؟
نور جان	شب بود. صدای عوعوی سگ می‌اومد فقط.
باز پرس	زدیش؟
نور جان	می‌خواستم فرار کنم. یه لحظه چاقو رو گذاشته بود کنار دنده‌ی ماشین. بعد بابا تو بیابونای اطراف ورامین زنده زنده خاکم کرد.
باز پرس	اعتراف کردی.
باز پرس می‌ایستد. نور جان روبه‌روی او زانو می‌زند.	

بازپرس	زنیکه‌ی هرزه‌ی آشغال.
نور جان	فرق من و تو اینه، من ترسیدم.
بازپرس	من که نباید بترسم از تو. از آدمای کثیفی مثل تو. من قانون رو اجرا می‌کنم.
نور جان	قانون تو لخته.
بازپرس	قانون جلوی هر کی همون جوریه که باید باشه.
نور جان	قانون تو نمی‌ترسه. یه ساده‌اندیشی جسورانه می‌آد سراغش که ترس رو می‌ذاره کنار.
<p>بازپرس گردن نور جان را آنقدر فشار می‌دهد تا نور جان بی‌جان روی زمین می‌افتد. نور می‌رود. نور می‌آید. نور جان پشت یک میز فلزی در وسط صحنه نشسته است. نور اندکی روی میز را روشن کرده. صورتش کبود است و دستانش خونی. صحنه آرام آرام روشن می‌شود. بازپرس وارد می‌شود. در همان حال که به میز نزدیک می‌شود یک دستش را توی گوشش فرو کرده و در دست دیگرش کاغذی‌ست که دارد آن را می‌خواند.</p>	
بازپرس	(پارس می‌کند. مثل سگ زوزه می‌کشد.)
نور جان	همینه.
بازپرس	(پارس می‌کند. مثل سگ زوزه می‌کشد.)
نور جان	نور جان. نور جان موسوی.
بازپرس	(پارس می‌کند. مثل سگ زوزه می‌کشد.)

سکوت. باز پرس دور تا دور می چرخد. کاغذ را زیر و رو می کند. دستش را گاه گذاری دوباره توی گوشش فرو می کند.

باز پرس (پارس می کند. مثل سگ زوزه می کشد.)

نور جان می شه به زور؟ من؟ به زور؟

باز پرس (پارس می کند. مثل سگ زوزه می کشد.)

نور جان با بعضی از آدمای خیلی راحت می شه ریخت رو هم.

باز پرس (پارس می کند. مثل سگ زوزه می کشد.)

نور جان بعضیا. بعضیا که دل شون اتوبانه...

نور می رود.

نور جان دستام خونی بود.

صدای زوزه ی سگ.

تمام شد.

لادن شیرمرد. مرداد ۹۴